

جلد دوم
دستور فرہنگ

تالیف
احمد سعادت

چاپ پانزدہم

حق طبع محفوظ

طهران

۱۳۴۵



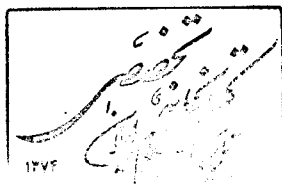
الطبعة الأولى

هو السليم

جلد دوم دستور فرہنگ

تالیف

احمد سعادت

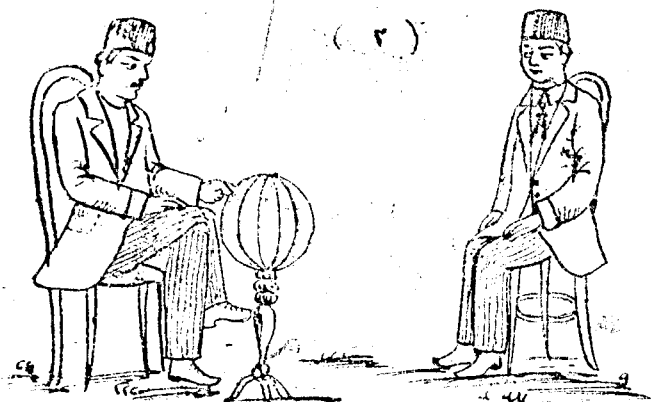


چاپ پانزدہم

حق طبع محفوظ

طهران

۱۳۴۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در پس اَوَّل

آمی فرزندانِ عزیزم ما باید خداوند
 مثال را بشناسیم و از صمیم قلب او را پرستیم
 و عبادت کنیم و در تمام اعمال و افعال
 خود ناظر به او باشیم و او را از احکامش را
 که توسط پیغمبر برای ما فرستاده عمل و
 اطاعت نماییم تا از ما خوشنود و راضی

درس دوم

ای نور چشمان عزیزم پدر و مادر خود را دوست

و محترم بدارید چه آنها خصل شما را

دوست داشته اند از روزی که متولد شده

تا حال برای پرستاری و تربیت شما زحمات

کثیده و خسران کرده اند حالا شما باید تلانی

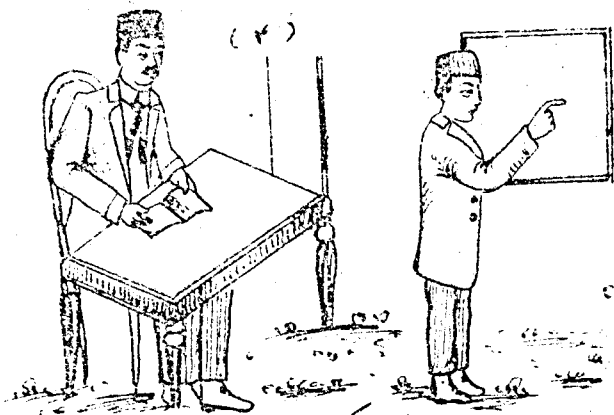
کنید و از خد شکر اری باسحق کوتاهی

نمایید و نگذارید که از رفقا و گفتار شما

و تشنگی پدید آیند .

بدانید که اولین وظیفه فرزند اطاعت

فرمایشات پدر و مادر است .



درس دوم

کوشش کن این پسر عزیز را	بطل عزیز را می پسر خوش
وقت ترقی و جلال تو شد	موسم تحصیل و کمال تو شد
بهیده از دست نه وقت کار	موقع تحصیل غنیمت شما
تا شوی موسمی پریمی پریش	صرف بازیچه کن وقت خوش
دانش و فضل به سر اندوز باش	تا که جوانی آداب آموز باش
جل و غضب شیوه حیوان بود	علم و ادب پیشه انسان بود
تا که جوانی و توانی بکوش	تا زه جوانا بجای خشم و هوس

(نظای)



پس چاهم

از روز که هفت ساله بودی چون گل بچمن خواره بودی
 اکنون که بچار ده رسیدی چون سرو یاوج سرگشیدی
 غافل نشین وقت باریت وقت نهراست و سرفرازیت
 دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز
 دولت طلبی سبب نگذار با خلق خدا آداب نگذار
 آن شغل طلب ز روی حالت گز که زده نباشد ز حیات
 گرد دل دهی نمی پیردین از پند پدر شوی پیر و مند

درسی پنجم

عزیزان راستگو و درست کردار باشید

چه در عالم چیزهای بهتر از راستی و درستی نیست

از دروغ گفتن بپرهیزید که آدم دروغگو

آبرو و اعتبار ندارد

معلمین خود را دوست و محترم بدانید چه آنها

پدر روحانی شما هستند

پیرمردان و بزرگتران را احترام کنید

تا کوچکتران شما را احترام نمایند

از تکبر دوری کنید تا متحضر و متمدن

شوید

دشمن ششم
امی نو چشمان با یکدیگر اتفاق کنید و از
تفاسق بی پر هیزید تا در کارها در نمائید
و ذلیل دشمن شوید

و وطن خود را دوست دارید و از خد متکذاری
بان از جان و مال مضایقه نکنید
آنچه را بخود روا نمیدارید بد دیگران مسپندید
و فاکردن بقول و عهد از اخلاق بسیار خوب
و خلف وعده از صفات بسیار بد است
بمال و دولت خود مغرور نشوید

شعائر دین و مذهب را بزرگ بدارید

در پس منقش

عاجزان و فقیران را دستگیری کنید و

میان را توارش نمایند

مظلومین را یاری نمایند و از قید ظلم رهایی

دهید و بحکمت را بدست و زبان خود اذیت

نمایند تا اذیت از کسی نبینند از رفاقت و هم نشینی

با مردمان بد و بی تربیت اجتناب نمایند

تا در عمر آسوده حال باشند

با عقلا و دانشمندان هم نشین شوید تا از علم

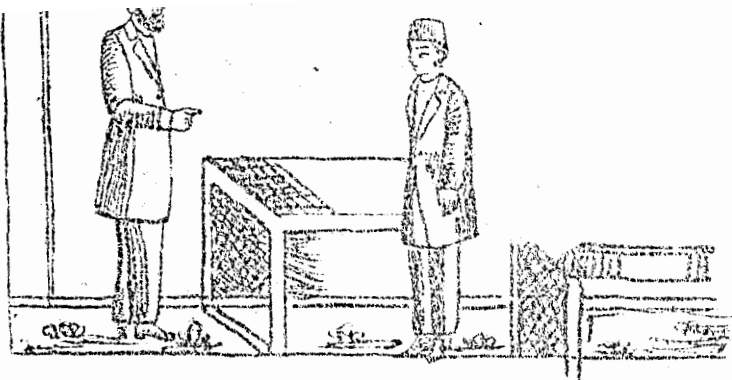
ایشان بهره مند شوید

خوبی را پاداش دهید و از بدی بگذرید

درس هشتم

زبان خود را نگاه دارید و میان حرف مرده
حرف نزنید سخنی را که از دیگران پرسند شما
جواب ندهید بهال مردم طمع نکنید و از
قلب دوری نمایید بفراموشی بهتر از
آمانت و ننگی بدتر از خیانت نیست

بهترین جزای قناعت و خوشترین عا و دشمنی سجاوت است
غیبت کسی را نکنید و غیبت دیگران گوش
ندهید هیچ کسب و صنعتی را خوار شمارید و از تنگی بگریزید
و در هیچ کاری از کار با اظهار ملالت نکنید خشم و
غضب از خود دور سازید و از شوخی و خنده بپا حذر



دس مضم - رفتار شاگرد و مدرس

شاگرد و مدرس باید صبح زود از خواب بیدار شود
بعد از شستن دست و صورت و خواندن نماز مشغول
حاضر کردن درس و مشق خود شود و وقت مدرسه
از پدر و مادر اذن گرفته بدرسه برود بین راه
با بچه های بی تربیت حرف نزنند و بازی نکنند
همینکه بدرسه رسید آقای مدیر و ناظم و معلم را با ادب
سلام نماید و در وقت درس بفرمایش معلم گوش دهد



در کس و اہم — علم خوب است

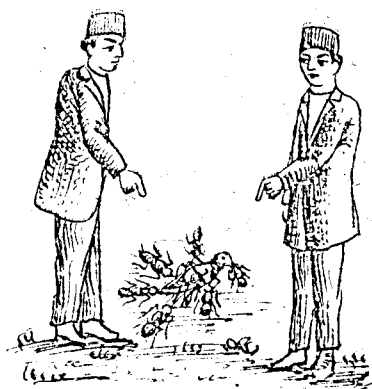
این بچہ کہ کہانی میکند پسری از بزرگان بود
 وقتی کہ اورا بجد رسہ میفرستادند در درس خواندن
 مہنگی می نمود و از مدرسہ فہرار میکرد و در کوچہ با
 بچہ های بی تربیت بازی می نمود تا اینکه پدرش مر
 یواسطہ بیسلی و بد اخلاقی ہرچہ داشت تلف
 نمود حالا ناچار باین دولت کہانی میکند پس اسی
 فرزند ان عبرت گیرید و از تحصیل علم غفلت نکنید
 کمال کن کہ عزیز جان شو کن نیکال و علم شہرہ نیم جو

بر مظلومی را نصیب دهد و باره از معصلم بپرسد
 شاگرد مدرسه باید با هم شاگردان خود
 محضر بان باشد و بجای فحش نهد و بیحقوق
 دروغ نگوید و ببال مزدوم طمع نکند و قوانین
 و نظامات مدرسه را احترام نماید و بیحقوق
 برخلاف آن رفتار نکند

شاگرد مدرسه باید همیشه پاک و
 پاکیزه باشد و دست و صورتش را
 پاک نگاه دارد و لباس خود را
 چرک نکند و کتاب های خود را ایستاد
 و کشیف ننماید .

در پس بازو هم

جمعی مور کو چکی را دیدند که باغ بزرگی ابر داشتند
 بتجرب گفتند این مور را به بستید که با این کو چکی
 بار باین سبکی را میگذرد مور از شنیدن این حرف
 خدیو گفت من این را



بروز حیات و بازوی
 بهمت خود میگذرد نه بزور
 تن و قوت بدن

خانه اش آلوده نیست بود

مورچه باهمت و غیرت بود

تا دم مردن همه در حیرت است

مرد که بهمت و غیرت است

تا برهی سهل زحمت سخت

دامن بهمت بگر بند سخت

در سی و اژدها

شتر می در صحرا پراهنی کرد ناگاه ماری پرسید بنا کرد
 التماس کردن که ای برادر من دست و پا ندانم
 بر من رحم کن و مرا برداشته بکنار حشمت بگذار
 تا قدری آب بخورم شتر گفت ای مار هرگز ادرین



دندان زهر قاتل است

آب شیرین بر خلق او حرام
 و گشنش بر هر کس حیات

پس سنگی برداشت و سرش را بکوفت

پسندید است بخشایش و لیکن نمیه برش خلق از ارم هم
 ندانست آنکه رحمت کرد بر ما که این ظلم است بر فرزند آدم

در سیر و سیم

جمعی دور بهم نشسته مشغول غذا خوردن بودند سگی برای
گرفتن لقمه‌هایی نزد آنها رفت یکی از آن میان سنگی
بزداشت و در عوض استخوان بزرگ انداخت
سگ شکر آب کرد فوری برگشت هر چه او را صد کرد
دیگر نیامد یکی از آنها گفت

سگ میگوید این بیخشان از
گرسنگی سنگ میخورند دیگر از
ایشان چه توقع توان داشت



در سیر چهار و سیم

که انی بر در خانه رفت سگ پاسبان شرف نمود بپای

نمودن کید اگفت آنی حیوان بر من رحم کن که سه روز است
چیزی نخورده ام بگذار لقمه نانی طلب کنم سگ جواب
داد که ای فقیر من هم از برای آن پارس میکنم که
صاحبم صدای مرا شنید پس آن آهسته ترا

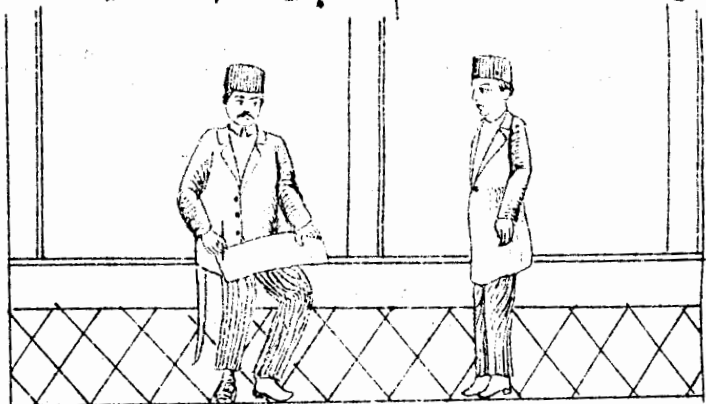


دیده مان بدیده
اینکه دست میرسد کاری کن
پیش از آن که نتوانی دید پیش
کام درویشان و مسکینان تا همه کامت بر آرد روز

درس پانزدهم

شخصی بدوست خود کافه نوشت جوانی بزرگ چشم
بان نگاه میکرد آن شخص او قاشق تلخ شد نوشت چون

پیری بی ادب نزد من نشسته کاغذ را میخواند و منم
راز و اسرار خودم را میگویم. جوان گفت ای آقا من
کی کاغذ شما را خواندم که مرا بی ادب میخوانید نویسنده



گفت اگر کاغذ را خواندی از کجا دانستی که من چه نوشته‌ام
جوان خجل شده با خود عهد کرد که دیگر بکاغذ کسی نگاه نکند

درس شانزدهم

کودکی شیر بهمه روزه میرفت لب حوض باب
بازی میکرد مادرش می‌را نصیحت مینمود که جان فرزند

نزد یکسخت حوض مرده که در آب افتاده خفته خواهی شد
 پسر نصیحت مادرانشید تا روزی در غیاب مادر
 لب حوض رفت و پانای خود را میان پا شوپ
 گذاشت و مشغول آب بازی شد ناگاه پایش
 لغزید و در آب فرو رفت و غرق و خفته شد

هر که نشیند پند آبل و فای باشد اینش سزاو اینش جزا

در کس میفهمم

یکمفرد ناتی نادان زیر درخت کرد و بی نشسته با خود
 می گفت کویا خدا اشتباه کرده است که میوه
 کوچک را بد درخت بزرگ و کدوی بآن بزرگی را
 بچوته کوچک قرار داده ناگاه کرد و بی از درخت میفاد

وهرش را شکست فوراً از تجارت خود معذرت
خواست و گفت: خدایا اگر این کرد و بعد
که بود مستمراً میکشت.

دست خدای که جهان را میرشت
خوب میرشته است چه زیبا چه زیشت

درس پنجم

چوپانی گو سفندان زیادی داشت و امر معاش او
بخوبی میکشست تا اینکه بخیال تجارت و مسافرت تمام
تمام گو سفندان را فروخت و مال التجاره خریده بکشتی
مسافرت نمود و وسط دریاستی غرق شد چوپان با هزار حمت
خود را از غرق شدن نجات داد و مادامست خالی با حالت پریشان

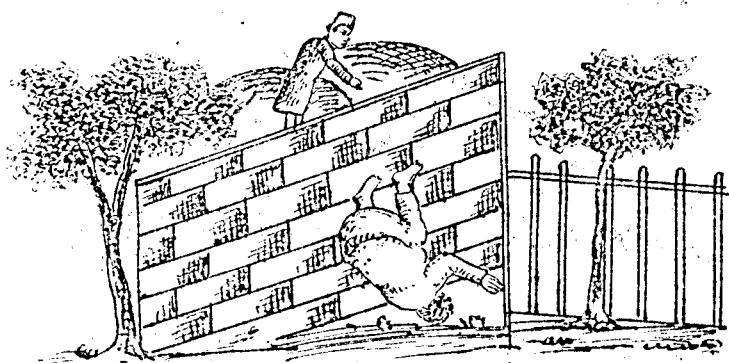
بنحانه برگشت . هر کس از شغل دانسته خود کار زندا

بپردازد بخیرشمانی مژمی نخواهد برد

هر که تجاوز کند از کار خود زود برگردد کفیر کردار خود

در پس نوزدهم

کودکی نادان میان کوچه با با اطفال بی تربیت



بازی میکرد پدر و مادرش او را نصیحت نمودند

که جان فرزند از بازیهای بد و رفاقت با بچه های بد پرست

کن که دوچار خطر خواهی شد پسر نصیحت آنها را شنید تا

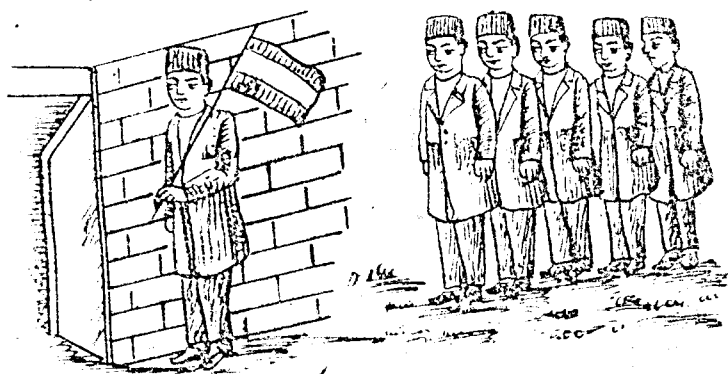
زی برای هوا کردن باد باوکت روی بام رفت با
 سحر کرم بازی بود که ناگاه از پشت بام بر زمین
 افتاده پایش شکست

جوانا سر متاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

در کسستم

ما ایرانی هستیم و ایران وطن عزیز ماست هر کس
 وطن پرست است ایمان دارد و از خوبان است .
 ما باید وطن خود را دوست بدانیم و در راه ترقی و
 استقلال و آزادی آن از بذل مال و جان مضایقه
 نکنیم و بوطن و هموطنان خود خدمت کنیم و تمام
 ایرانیها را برادر خود بدانیم و با آنها محبت و صهربانی نمایم

دَر تَرِوَنجِ اسْتِغْنَه وَطَنِ خُودِ بَکُوشِیم وَ بَیَارِی وَطَنِ
 بَوشِیم وَ رَفَعِ اِستِیلا جاتِ خُود را از خَارِجَه بِنمایِیم
 حُبِّ وَطَنِ فِی قِلِّ قَالِ حُبِّ وَطَنِ وَ اَوْنِ جَانِشِ وَ اَلِ
 خَاکِ بَرِ اَن سَهرِ که وَطَنِ خُواهِ چاکِ بَرِ اَن سِینَه که هَمراهِ فِستِ



درسِ بیست و یکم

ما که اَطْفالِ اِین دَستِیَم بِمَه از خَاکِ پاکی اِیرا نِم
 بِمَه با هِستَم بَرِ اَوْرِ وَطَنِ شِیم مِهرمانِ سَچو جِسمِ با جانیَم
 وَطَنِ ما بَجایِ ما دِرماسْت ما کَرُوَه وَطَنِ پَرستِمانِیم

شکر داریم کر طفولیت درس حب الوطن میخوانیم
 چونکه حب الوطن ز ایمان است مایقیناً ز اهل ایمانیم
 گر رسد دشمنی برای وطن با خنثین حریف میدانیم
 در ره عزت و بقای وطن جان و دل را یگان بنشینیم
 (سرخوش)

درس حبیت دوم

روزی جمعی از اطفال بعزم گردش باغی رفته بنای
 شترات را گذاشته شاخه های درختان را شکسته
 گلها و سبزه ها را پایمال نموده و سنگ برغان باغ انداخته
 بدن آنها را مجروح میکردند باغبان رسید و گفت ای طفلان
 چرا ایقدر ظلم میکنید آخر من بزحمت زیاد این درختها و گلها را
 پرورش داده ام و این سیاهان را مثل من و شما جان دارند

اطفال نخل شده عمد کردند که دیگر هیچ مخلوقی را اذیت
 رنج کمین خاطر مخلوق تا کند رنج ترا روزگار

درس بیست و سوم

شخصی طفلی در کوچه دید گریه میکند نزدیک رفت سبب گریه را
 پرسید طفل گفت مادر من بکفران بمن داده که دو ابرایش بخرم
 پول را کم کرده ام آمد و دوش بحال او سوخت و کفران بوی او
 برفت طولی کشید که طفل و دوان و دوان را عقب وی بر رسید و
 ای آقا من پول خودم را پیدا کردم شما پول خود را نرا بگردانید
 از دوستی طفل تعجب نمود و گفت ای عزیزم این اخلاق خوب را
 از دست ده که راستی بهترین صفها است

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کروکار

کتابخانه
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۶

درس بیست و چهارم

صدق صفایه کن ای سمنه تا که شوی در دو جهان ارجمند

آنکه اسحاق نگو گرفت در دو جهان رتبه نیکو گرفت

خلق خدایش همه وارند و فعل نگو زاده خشن نگو ست

و آنکه بداندش شیر است و رنج و بلا میرسدش اجر و مزد

در حق بد خوب نمودن خطاست ز آنکه بدی در حق اهل و فاست

مار بداندش چو آمد بدست بایدش از سنگ سر ایا ^{شکست}

موش سفاقی چو در آید بدام زود بر او در سیه کن چو شام

درس بیست و پنجم

بکلی نادان تا جمعی از زرافان فتن و دوست شنیدی کردی روزی با اتفاق آنها

وارد گشتند زاری شده در دام افتاد و دهقان آمد و آنها را گرفت یک

بنای عجز و التماس را گذاشت که امر و بر من رحم کن و از دستم بگذر
 چه من مرغی بی آزار و از وفاقت ز اغان بزارم و همان گفت
 بیان نقای بد بودن بزرگترین علامت بدیت و سزایت کشتن است
 تا توانی میگیر از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد

درس صیغه ششم

دزدی بخانه رفت سگ پاسبان شروع بپارس کردن
 و حمله بردن کرد دزد سگ را بنواخت و لقمه نانی نزد او
 انداخت سگ نمک شناس آزار زد کرده گفت ای دزد
 من برشود یک روز تو قطع و طبیعت همیشه خود نمیکم و نام
 نیک حق شناسی برای لقمه بناسپاسی و بیوفائی تبدیل
 نمیشویم پس حمله برد و او را از خانه سیر و ن کرد .

در همه احوال نگو کار باش خوشدل و خوشخوئی و فاداری
 قدر نگو کاری نیکنان بدان تا شمارند ترا از بدان

درس بیست و نهم

چوبانی بدروغ گفتن عادت داشت و غالباً فریاد میکرد
 ای مردم بفریادم برسد که گرگ گو سفند انم را پاره کرد
 مردم از اطراف بگفت دی میفرستند چون اثری از گرگ
 نپدیدند مراجعت میکردند. اتفاقاً روزی گرگی در گو سفند
 وی افتاد هر چه دست بردارد در مردم را بیاری خواست بچلک
 بفریادش رسید زیرا خیال کردند باز دروغ میگوید تا گرگ
 تمام گو سفندان او را بدرد و خودش را هم پاره کرد و عقلاً گفته
 در بدبختی دروغگو همین بس که اگر وقتی هم راست بگوید کسی باور نکند

درس هجدهم

و بهتانی و انا بسکام مردان فرزندی خود را خواست و گفت
 ای نور چشمان عزیزم پول زیادی در فلان من پنهان
 خاک پنهان نموده ام بعد از من آن زمین را بکنند و آن پول را
 بدر آید پس از مرگ پدر زنندان بطع مال تمام
 آن زمین را بکنند و پولی نیافشند و همان من ارزا ^{عشت}
 کاشتنند و حاصل زیادی برداشتنند و مقصود پدر را ^{نمی}
 بی رنج گنج میر نمی شود مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد

درس هیجدهم

خانمی چند نفره تنگوار تنبیل داشت که بایستی همه روزه
 قبل از طلوع صبح از صدای خروسی که در آغاج بود بیدار ^{شده}

شغل خدمت شوند خدمتکاران اتفاق نموده خرد سمر گرفته
 خفه کردند تا غم چون جنبال آسمانرا نمید حکم کرد که باید نصف شب
 بر سبزه و شغل کار خود شوید هر شب که دیر از خواب بیدار میشدند بالا
 سر آنها میرفت بیدارشان میکرد خدمتکاران از کرده خود پشیمان شده
 روزی اگر غمی سدید شکله ل بشمار ، شوکر کن مباد که از بد بتر شود

در کسب شایسته - حفظ الصحة

ای فرزندان بد آئید که بهترین نعمت سلامتی بدن است
 چه اگر بیمار شوید هیچ کاری نمیرسید پس برای اینکه
 همیشه سالم باشید ، در وقت غذا خوردن کشته از
 آنچه اشتها دارید بخورید و دمبدم غذا نخورید زیرا
 اشخاصی که غذای زیاد میخورند غالباً ناخوش هستند

از غذای بد مثل میوه های نارس و سبزیهای خام
پرهیز نماید و غذا را با دندان خوب نرم کرده فرو برد

زیرا غذای نجوده باعث سوء هضم و درد دل شود

در سس سی و یکم - حفظ الصحة

یکی از اعضاء لطیف بدن ما چشم است که باید آنرا خیلی
محافظت کنیم و از بازیهای که ممکن است باعث صدمه چشم

شود مثل الک و ولک بازی و غیره دوری نمایم .

چقدر بچه ها که بواسطه همین بازیها کور و از چشم محروم شده اند .

آدم بی دندان ابد لذت غذا را نمی فهمد و چون دندان

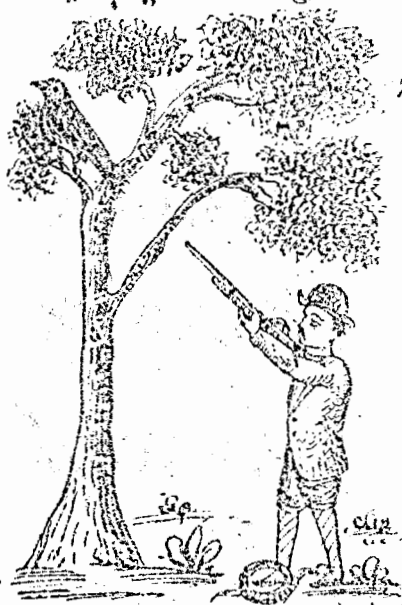
ندارد که غذا را خوب نرم کند همیشه علیل است پس همه روزه

بعد از غذا دندانهای خود را با مسواک خوب بشوید چه اگر غذا میان دندانها

بماند فاسد شده دمان را بدبو و دندانها را محبوس میکند و
 بدر دندان شوید و بیچوقت چیزهای سخت را با دندان بشکند

درس سیم و دوم

صیادی بعزم شکار بصبح زارت کبوتری را بالای درختی دید
 خواست آن حیوان را با کلوله بنزد ناگاه ماری پایش را بگزد
 بطوریکه تفنگ از یکطرف و خودش از سمت دیگر بر زمین افتاد



فورا زهر تمام بدنش سرازیت کرد
 و با خود میگفت قمت چنین بود که
 بسیرم در بهمان و تشنگی
 بخنیا کشتن دیگر
 بودم .

هرچه بگوئی تو همان بشنوی هرچه بکاری تو همان بدروی
ظلم کنی میثوی خسر و بیل قتل کنی میثوی خسر قتل

درس سی و سوم

چه خوش گفت فردوسی پاک ز ا که رحمت بر آن تربت پاک با
میا زار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین است
سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود و سنگدل

مزن بر سر ناتوان دست زو که روزی بپایش در افنی چو
درون فرو ماندگان شاد کن ز روزی سر و ماندگی یاد کن
بخشود بر حال پروانه شمع بلکه کن که چون سوخت در پیش جمع

که فتم ز تو ناتوانی کس است تو ناتوانی تو هم آخری است

سدر

درس سی و چهارم

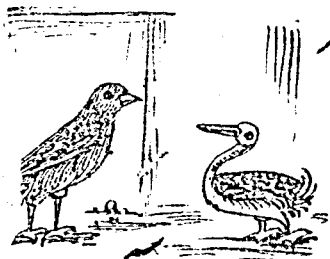
پسری شکم پرست روزی غذای زیاد خورد و مشغول بازی شد
از شدت تها و حرارت هوا عرق کرد و عطش بر او غالب شد
فوری لباسهای خود را کند و کاسه آب یخ را برداشت و بنوشید
رفیقش گفت برادر جان بآبدن کرم و عسرق دار آب سرد بنوش
و لباس خود را بپوش که ناخوش خواهی شد جوان نادان نصیحت
او را نشنید و بجد فراط آب یخ نوشید فوری حالش بهم خورد و
گردد و ماه ناخوش بود تا حالش خوب شد و توبه کرد که دیگر غذا
زیاد نخورد و بآبدن عسرق دار آب سرد ننوشد

در کس سببی پنجم

مُرغابی بروی آب فخر می نمود که من عروس مرغانم چه هم بروی
آب می توانم شنا کنم و هم در هوا پرواز نمایم و هم بروی زمین

راه میروم کلاغی گفت میترور

خود پسندب است اینمه لاف



و کز اف آیتو مثل باهی شنا کردن و یا چون آهو و دیدن
و یا مانند باز پرواز کردن میدان میگرشیده که یک فن کمال

بتر از هزار فن ناقص است .

آنچه نداری تو مزین لاف از آن تانوی خوار که امتحان

دعوی فنی که ندانی کن و آنچه بقدرت نتوانی کن

در کس شی و شمس

آقای عزیزم چون موقع امتحان نزدیک است باید درس

خود را حاضر نمایم تا از عهده امتحان برآمده خجل و شرمند

نشویم هرگاه مایل باشید چند شبی را اشرف بیاورید بنده نیز

آدرس گذشته خود را مذاکره و حاضر نمایم

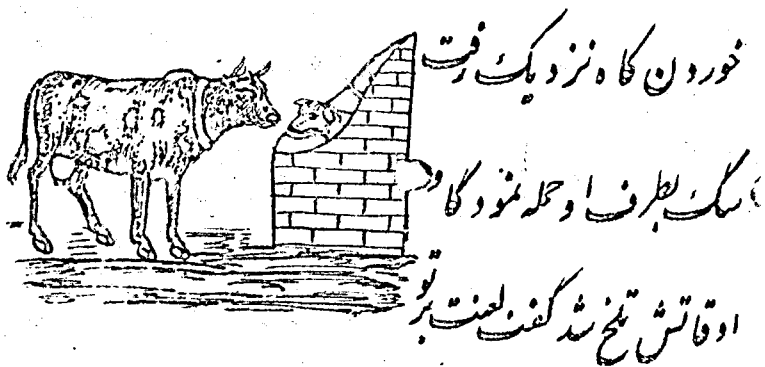
در کس می و هشتم

دوست محترم رفیق جناب عالی در دعوت این بنده برای
مذاکره دروس زیارت و موجب استئمان گردید این بنده نیز

باشما همفیده هستم و حسب امر قوم شرفیاب می‌شوم .

در کس می و هشتم

نگلی حسود در آخری پرازگاه خوابیده بود گاوی برای



بادای حیوان است فطرت تو که خودت نمی‌توانی بخوری

از خوردن من برای تو چه ضرر دارد و از نخوردن چه فایده
خواهی برد . ای فسرزدان تا می‌توانید بهم نوع خود بدست
کنید نه اذیت .

گرت از دست بآید دهنی شیرین کن مرئی آن نیست که نشستی بزنی بزنی

در کس سی و مخم

عمر بخشنوی و لها گدا تا تو خوشنود شود کرد کا

در دشمناسی کنی در ماندی تا ت رمانند بماند سی

گرم شوا از محبت ز کین سرد باش چون می و خورشید جو نرد باش

هر که به نیکی عمل آغاز کرد نیکی او روی بد و باز کرد

ویده ز عیب دگران کن فرزند صورت خود بهی در او عیب با

در همه چیزی نبرد عیب است عیب سبب تا بهر آری بدست

درس چهل و یکم

خانم جانم تصدقت شوم روز قبل امتحانات کلاس اول را

داد و داخل کلاس دوم شده ام نقد کتاب و قلم و کاغذ

ندارم چون قبله گاهی آقا جانم تشریف ندارند از شما

استدعا دارم بفرمایید هر چه زود تر وسائل تحصیلات

مرا فراهم نمایند تا از درس عقب نمانم

درس چهل و یکم

حاکم طائی را گفتند هیچ از خود گرفت و بلند بهت تر در دنیا

دیدند! گفت بی روزی چهل شتر قربانی کرده و بزرگان را

دعوت نموده بودم برای حاجتی بصبحه رفته بودم خاک کنی را

دیدم که پشته خاری فراهم آورده و بدوش خود بسته

و عازم شهر گشته گفتم ای پسر ابهامانی حاتم نزوی که
 خلقی بر سر سره او گرد آیدند . گفت

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نببرد
 الحق اورا از خود بلند همت تر دیدم .

در کس چهل و دوم

شخص سخی را همه دارند دوست	در بر هر قوم سخاوت نکوست
کیست سخی آنکه بخیر بشر	صرف کند از دل جان نیم و
بزرگشاید بر رخ بستگان	غم بزداید ز دل خستگان
بامه همت و بخشندگی	قانع و خرسند کند ز زندگی
کج قناعت ز فاعاریست	خواری دوان بشکمواریست
جو د سخا و صفت اولیاست	قانع و خرسند حبیب خداست

خواجہ پروجد و قناعت گزین زانکہ نباشد صفتی جز از این

در کس چهل و سوم - حفظاً

فرزدان عزیزم همیشه خود را پاک و پاکیزه نگاه

و آفتاب بنفشه دوسه مرتبه حمام بروید و بدن خود را با آب

گرم و صابون بشوید و لباسهایتان را زود بزد و عوض کنید

و بنفشه یک مرتبه ناخنهارا بکیرید و موی سر خود را اصلاح نمایند

و هیچوقت بعد از غذا فوری بحمام نروید که خیلی ضرر دأ

و بدن خودتان را از سر ما خوردگی حفظ نمایند و بپوشیدن

لباس زیاد بهم خود را عادت ندهید

در کس چهل و چهارم - بنوا

بنوا جسم لطیفی است که روی زمین را احاطه کرده است و دید

نیشود بدون هوا زندگی ممکن نیست. اگر هوای سیراکه تنفس
 میکنیم کثیف باشد ناخوش و هلاک خواهیم شد. پس باید
 گاهگاه پنجره های اطاق و منزل خود را باز نماییم که هوا
 کثیف بیرون رود و هوای تازه و لطیف داخل شود. همچو
 زغال نیم سوخته میان اطاق نگذارید زیرا بخاری که از آنجا
 بلند میشود سم دارد و انسان را میکشد. در وقت خواب
 لحاف را روی سر و صورت نکشید چه اشخاصی که اینکار را
 غالباً ناخوش و بمرض سل مبتلا میشوند.

در کس چهل و پنجم - رقیقه پدر به پسر

فرزند عزیزم چندیت که از شما خبری ندارم لبسته نهشته
 از حالات و ترتیب تحصیلات خودتان مطلع و مسرورم و امید

نور چشم عزیزم وقت انسان خیلی عزیز و پر قیمت است
 هر دقیقه که از عمر شما بگذرد و دیگر بر نخواهد گشت پس
 اوقات خود را بهیوده صرف منما و از تحصیل علوم غفلت نکن
 دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز

درس چهل و ششم - جواب

خداوند کارا دستخط مبارک و اهل و زیارت و موجب
 خوشنودی شد از ترتیب تحصیلات بنده خواسته بودید از آنچه
 اولیای مدرسه تحصیلاتم خیلی شریف نموده و در موقع امتحان
 بخوبی از عهده برآمده و مورد تحسین و آفرین حاضرین شدم
 نصایح شمار ابرجان و دل قبول و هرگز فراموش نخواهم کرد
 و در پیر سایه لطف شما اسباب شرافت خود را تحصیل علوم فراهم نمودم

درس چهل و هشتم - جواب

نور چشم عزیزم مرا سله شما وصل و از پیشرفت تحصیلات
فرزند مکرّم خوشوقت شدم مخصوصاً از امتحاناتیکه در مدرسه اوده
مرا و خود را کسر فراز نمودید آفرین بر شما امیدوارم که روز
بیشتر ترقی کرده موجب سعادت خود و خانواده شوید خانم و لذت
سالم و اخوان از تحویل شما سرور و بکلی سلامتی شما را از خداوند خوا
مندی

درس چهل و نهم

تاجری همه روزه کسری را پُر از نان میگرد و میان فقرا
تقسیم مینمود دختر یسیم و فقیر و باحیا از دور می ایستاد
و آخر از همه قدری نان می گرفت و میرفت روزی چون
نانها را بجا نآورد چند عدد پول طلا یافت فوراً پولها را

نزد تاجر چه بود و گفت این پولها میان مان بوده است

تاجر قبول نکرد و گفت چون من شمار خیلی باجانب

دیدم این پولها را مخصوصاً میان آنها گذاشته بشود ام

راستی را پیشه خود کن بدم تا شوی در هر دو عالم

در کس حمل و مخم

پدر مرده را سایه بر سر فکن
خوارش بنفشان خارش بکن

ندانی چه بودش فرو مانده
بود تازه بیخ هرگز خست

چو بسنی پستی سرافکنده می
بدره بوسه بر روی فرزند خویش

برحت بکن آبش از دیده پاک
در شفقت بنفشان چهرش تو خاک

یمیم از بگریه که نازش خرد
و گر خشم گیرد که بارش برزد

اگر سایه برفت از سرش
تو در سایه خویشین پرورش

در کس نجاهم

تصدقت شوم بامر اسم و الطافی که حضور همیشه اوقات
بذل میفرمودید خیلی محل تعجب است که از ابتداء حرکت تا بحال
یادی از چاکر نفرموده برقیه مستحرم نداشته اید متناواریم که گاهی
و کلمه از سلامتی حالات خودتان جهت بنده مرقوم فرمائید عرض
آنکه چهار دوره لای الاوب که از کتب اخلاقی و ادبی بسیار خوب
جهت بنده خسریده ارسال دارید که مزید شکر و امتنان خواهد بود

در کس نجاه و حکم

و نفس جوان دماغی که اسم کی ناصر و دیگری منصور بود هر یک
سببی پراز میوه بر سر گرفته و برای فروش بشهر میرود منصور
بین راه از زحمت بار و خشکی شکایت میکرد ولی ناصر خدا

میرفت منصور گفت ای برادر عجب است از شما که با این بزرگین
 و راه زیاد بد اظهار خشکی نمینمایید در صورتیکه بار شما کمتر و زودتر
 شما زیادتر است چه گفت چنان صبر و حوصله دارم و تحمل میکنم
 این است که خسته نمیشوم

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه شیرین دهد و بر مفتحت

درس پنجاه و دوم

پیری هنگام مردن دست چوبی بهم بسته فرزندان خود را بگفت
 امر فرمود هر یک بنوبه دست چوبی برابر داشته هر چند قوت کردند
 شکست پس دست چوبی گرفته از هم باز نمود یک یک شکسته بر زمین ریخت
 گفت ای فرزندان حال شما بدینوال است اگر با هم دوست و رفیق باشید هیچ تو
 نیجه بر شما غالب نشود و هرگاه هفتاق و رزید بر دشمن ضعیفی شمارا با ساس

شکسته و منهدم نماید پس با یکدیگر متحد شوید تا دو چار بندختی
و پریشانی ننویسد و ذلیل و زیر دست دشمن نگردید .

درس پنجاه و سوم

فدایت شوم نمیدانم بجز زبان از حمت شایسته و شکوه از زحمات
معذرت بخوانم الحق شیوه بزرگی همین است که معمول فرموده اید با
پیوسته بقاء صحت و مزین شوکت حضرت عالی از خداوند ملت نمایم و فزون خدا شکوه
درس پنجاه و چهارم - جواب خوانم زیاده است

آقای عزیزم از اظهار قدر دانی احساسات حق شناسی ممنون و تشکر
این جانب با قضای طایف انسانیت خدمت بنوع را واجب میدانم و کمال است
بند بچیز خدمتی برآید مبادات تسکینم و همیشه در خدات و حصول آسایش بنوع عموماً
دوستان خصوصاً درس پنجاه و پنجم - مثال بکمال افتخار مضامین

حساب بشغال دوستی نخر وار درویشی عباس نیست
 آرزو بچو امان عیب نیست پول سفید از برای روز سیاه است
 هر دست که میدهی از همان دست میگیری بجز از گشته نذری
 بدی بید خواه میرسد بآر کج بمنزل میرسد بزور غم جان قصاب
 در غم سپیه هر کس بفکر خوش است عاقبت گرگ زاده گرگ شود
 قربت نا اهل را چون گردگان برگسبست دوست بواسطه اتفاق
 می آید و بجهت نفاق می رود زبان خوش مار را از سوراخ بیرون
 می آورد و پیر شدن بهتر از دروغ شدن است مایه سبک زد
 بمنزل میرسد دزد از آژان میرسد مال حرام برکت ندارد

در کس بنجاه و ششم

کبوتر با کبوتر باز با باز - کند بمجنس با مجنس پرواز هر که بآید ان نشاند

نیکی نبیند تو آنکری بخ بابت پیش ابل طال آنکه علم دارد همه چیز را
 آنکه علم ندارد هیچ چیز ندارد و کار خیر حاجت به شخاربه است خوار شده
 جانی نرود بجهل کار کردن حاصل نارس چیدن است آزا که حساب پاک است
 محاسبه چ پاک است سگی که پارس میکند میگوید خربزه پالاش را بربند
 جگر را بشیر میکند معامله را پول است بازی اگر ضعیف بود به چنان
 طویل غریبه مشک آنست که بوی نه آنکه عطر بگوید نه هر که بصورت نیکوست
 سیرت زیبا در اوست گنجی به از بد نامیت برای کسی میر که بر آید
 گدای نیک سر بجام به از پادشاه بد جام چراغیکه بخانه روست بسجده حرام است
 در سن پنجاه و هشتم - تبریک

دوست محترم غمناک موقع تجدید سال تبریکات صمیمانه و ادبیه خالصانه خود را
 بوسیله پست تقدیم امیدوارم که عید سعید و سال جدید بر جناب عالی و سایر خانواده

بارگه بانه از ختمی درس پنجاه هشتم - جواب شادوی مسعودی

قدایت شوم مرقومه شریفه که محشوی تبریک عید سعید بود و اصل فیه

مزید شکر گردید این بنده نسیم تبریکات صادقانه خود را تقدیم

وامید وارم سالیان شادای با دراکت این قبل اعیاد موفق باشد

درس پنجاه و نهم - عریضه مستعلم جدید

آقای محترم معظم نمیدانم بچه زبان از جناب خطاب عالی آقا

معین عرض شکر گویم و عذر زحمات آن ذوات محترم را بخوانم

که نفیس ترین دارائی خود را که عسر عزیز و وقت شریف است

تعلیم و تهذیب اخلاق با اطفال نموده اند و افاضات فراموش

نشد فی آن مربیان محترم نه باندازه است که بتوان پاداشی بر آن قرار

پس بهتر آنکه رفع جبارت نموده زبان بر بندم و از خداوند متعال

بها صحت مزاج و مزید عزت و شوکت آن بر تیان عقل و هوش را بخوانم

در کس شخص ششم

حکیمی پسران را پند هسی داد که ای جانان پدر منرا آموزید که ملک و

دولت دنیا را استعمار نماید و جاه از دروازه بیدون نرود و سیم و

در محل خطر است یا در بیکار برود یا خواه متبفاریق بخورد اما هر چه است

زاینده دولتی است پاینده اگر نهر منند از دولت بفتید غم نباشد که نهر منند

هر جبار و قدر رسیند در صد نشیند و نهر هر جبار و دلقه چسیند و سنجی رسیند

وقتی افتاد فتنه در شام هر کس از گوشه فرار فتنه

روستما زادگان دان نمند بوزیری پادشاه رفتند

پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستما رفتند

کتابه در تفضی الحسینی البرغانی غفر له و غفر له و غفر له